

ساخت زبان فارسی، آریتا افراشی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران، ۱۳۸۶، ۱۷۱ (یازده + ۱۶۰) صفحه.

«ساخت زبان فارسی» عنوان کتابی است از خانم دکتر آریتا افراشی، که در سال ۱۳۸۶ از سوی انتشارات سمت منتشر شده است. همان طور که ناشر (ص چهار) و نویسنده محترم (ص ۱) تصریح کرده‌اند، این کتاب به عنوان منبع اصلی درس «ساخت زبان فارسی» در دوره کارشناسی تدوین شده است. با توجه به این که درس مذکور فاقد منبعی معتبر برای زبان فارسی بوده است، و بسیاری از مدرسان مطالب مورد نیاز تدریستان را از چندین کتاب و اثر مختلف انتخاب و گردآوری می‌کردند، این کتاب می‌تواند خلاء موجود را برطرف کند و گامی باشد در راستای بومی‌سازی علم زبان‌شناسی در ایران.

کتاب در قالب یازده فصل به معرفی و توصیف آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، و نحو زبان فارسی می‌پردازد. نویسنده ترتیبی منطقی را جهت ارائه مطالب اتخاذ کرده است که بر اساس آن، ابتدا کوچکترین واحدهای زبان یعنی آوا و واج را مورد بررسی قرار می‌دهد، سپس به معرفی تکواژ و واژه می‌پردازد، و در نهایت نیز ساختمان گروه و جمله را توصیف می‌کند. در انتهای هر فصل نیز با توجه به مطالب گفته‌شده تمرین‌های تشریحی، سؤالات چندگزینه‌ای، منابع پیشنهادی برای مطالعه بیشتر، و کتابنامه ارائه شده است. در انتهای کتاب نیز فهرست منابع و مآخذ مورد استفاده، یکجا ذکر شده است. بر این اساس، و با توجه به این که در تمام فصل‌های کتاب (به استثنای فصل اول)، آنچه که به عنوان منابع پیشنهادی برای مطالعه بیشتر معرفی می‌شود همان منابعی است که به عنوان کتابنامه در آخر فصل ذکر شده است، شاید نیازی به ارائه کتابنامه در انتهای هر فصل نباشد و همان فهرست منابع و مآخذ انتهای کتاب کفایت کند.

شیوه نگارش کتاب، ساده و روان است و نویسنده کوشیده است تا حد امکان با استفاده از جملات روشن و عاری از پیچیدگی، و ذکر نمونه‌های فارسی، مفاهیم و اصطلاحات فنی و تخصصی زبان‌شناسی را توضیح دهد، به طوری که مخاطب به سهولت بتواند به درک درستی از مطالب ارائه‌شده نائل آید. تعاریف ساده‌ای که برای مفاهیم بنیادی نظیر واج، آوا، تکواژ، اشتقاق، و ترکیب ارائه شده است، از جمله نکات ارزشمند کتاب است. اشتباهات تایپی کتاب نیز بسیار محدود است (مثلاً در صفحات ۱۵، ۲۲، ۷۰، ۷۷، ۱۱۶ مواردی از این دست وجود دارد).

فصل اول کتاب به معرفی برخی مفاهیم و اصطلاحات بنیادی در حوزه زبان‌شناسی اختصاص دارد. در اینجا دو توصیف متفاوت از زبان ارائه شده است که یکی مبتنی بر اجزای سازنده زبان است و دیگری در ارتباط با نقش زبان. همچنین به معرفی نشانه زبانی، روابط همنشینی و جانشینی، ویژگی‌های دستورهای سنتی و زبان‌شناختی، محدوده زبان‌شناسی و فعالیت‌های زبان‌شناسان نیز پرداخته شده است.

در صفحه ۱۳ کتاب، نویسنده با ذکر دو مثال زیر به مسئله درستی و نادرستی و پذیرفتنی بودن ساخت‌های زبانی اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که جمله ۲ نسبت به جمله ۱ پذیرفتنی‌تر است اما نمی‌توان با قطعیت نادرستی جمله ۱ را اعلام کرد:

(۱) پرتقالو پوستشو بکن

۲) پوست پرتقالو بکن

به اعتقاد این نگارنده، می‌توان گفت هر دو جمله فوق نزد اهل زبان به یک اندازه دستوری و نیز پذیرفتنی هستند و تفاوت آن‌ها صرفاً ناشی از برخی تفاوت‌های کلامی است که منجر به نشاننداری توالی ارکان جمله^۱ شده است. البته از آنجایی که مخاطبان اصلی این کتاب را عمدتاً افراد مبتدی و یا ناآشنا به مباحث زبان‌شناسی تشکیل می‌دهند، نویسنده عامدانه از ورود به بسیاری از مباحث تخصصی اجتناب ورزیده است که این امر در برخی موارد موجب ابهام یا پیچیدگی مطلب شده است.

فصل‌های دوم، سوم، و چهارم کتاب به معرفی و توصیف نظام آوایی و واجی زبان فارسی اختصاص یافته‌اند و مباحثی نظیر ویژگی‌های آوایی همخوان‌ها و واکه‌های فارسی، تعریف واج و واجگونه، ساختمان هجا، خط واج‌نگار فارسی، قواعد و فرایندهای آوایی در این سه فصل مطرح می‌شود. نویسنده توصیف نسبتاً جامعی از ویژگی‌های تولیدی آواهای مختلف فارسی و نیز نحوه عملکرد قواعد آوایی مختلف ارائه می‌دهد و به مخاطب کمک می‌کند درک درستی از کلیت نظام آوایی زبان فارسی به دست آورد. در خصوص این سه فصل نکاتی به نظر نگارنده رسید که برخی از آن‌ها در ادامه ذکر می‌شود.

در صفحه ۲۸ کتاب به درستی به این نکته اشاره می‌شود که در زبان فارسی، فقط همخوان‌ها در آغاز واژه به کار می‌روند. اما این قاعده نه تنها واژه‌ها، که تمام هجاهای فارسی را شامل می‌شود و بر اساس آن تمام هجاهای فارسی با همخوان آغاز می‌شوند (ثمره، ۱۳۸۱: ۱۱۰).

آنچه از سوی نویسنده محترم به عنوان مشخصه تولید ثانویه^۲ [لبی] مطرح شده است (ص ۴۱)، در حقیقت مشخصه [لبی‌شده]^۳ است، زیرا مشخصه «لبی» مشخصه تولید ثانویه نیست. برای نشان دادن آوای لبی‌شده نیز معمولاً از نشانه W در بالا و سمت راست آوای مورد نظر استفاده می‌شود (نک لدفوگد^۴ ۲۰۰۶)، در حالی که در این کتاب از نشانه n استفاده شده است. اصطلاح انگلیسی rounded نیز که نویسنده آن را «لبی‌شده» ترجمه کرده است معمولاً از سوی آواشناسان «گرد» ترجمه می‌شود و معمولاً جزو ویژگی واکه‌ها قلمداد می‌شود (ثمره، ۱۳۸۱: ۸۷).

در زیرنویس صفحه ۴۲ به این نکته اشاره شده است که اگر همخوان‌های غیرخیشومی و واکه‌ها در مجاورت همخوان‌های خیشومی قرار بگیرند «خیشومی‌شده» می‌شوند، و برای نمونه /p/ در «پنجره» [خیشومی] ذکر شده است. اولاً (همان‌طور که نویسنده محترم نیز در زیرنویس اشاره می‌کند) مشخصه مورد نظر [خیشومی‌شده] است؛ ثانیاً در زبان فارسی تنها واکه‌ها هستند که در مجاورت همخوان‌های خیشومی [خیشومی‌شده] می‌شوند (ثمره، ۱۳۸۱: ۸۶)؛ و ثالثاً /p/ اساساً در مجاورت بلافصل /n/ قرار ندارد و واکه /a/ بین آن دو قرار گرفته است.

یکی از شیوه‌های مؤثری که نویسنده برای جمع‌بندی برخی مطالب از آن سود جسته است استفاده از جدول و نمودار است، مانند جدول صفحه ۳۶ که طبقه‌بندی همخوان‌های فارسی را نشان می‌دهد. در این کتاب جهت جدول‌ها، یعنی ترتیب قرار گرفتن ستون‌ها در کنار هم، مطابق با شیوه انگلیسی و از چپ به

^۱ word order

^۲ labial

^۳ labialized

^۴ Ladefoged

(هسپل‌مت، ۲۰۰۲: ۱۷۳؛ کاتامبا، ۱۹۹۳: ۵۵؛ بائر، ۲۰۰۳: ۳۸). به عنوان مثال می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

(۸) [پرداخت] فعل + Ø - ← [پرداخت] اسم (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۱۱۴)

(۹) [خوب] صفت + Ø - ← [خوب] قید (شقایق، ۱۳۸۶: ۱۰۴)

در فصل هفتم کتاب نیز نام دیگر فرایند تبدیل «اشتقاق صفر» ذکر شده است (ص ۹۰) اما هیچ اشاره‌ای به استفاده از تکواژ صفر در آنجا نشده است.

نکته دوم این است که کاربرد تکواژ صفر تصریفی در فارسی محدود به دو جایگاهی نیست که در کتاب ذکر شده است و برخی دیگر از جایگاه‌های کاربرد آن عبارتند از:

(۱۰) سوم‌شخص مفرد گذشته بعید: رفته بود Ø

(۱۱) سوم‌شخص مفرد گذشته استمراری: می‌رفت Ø

(۱۲) سوم‌شخص مفرد در ساخت‌های مجهول: شکسته شد Ø، شکسته می‌شود Ø

نویسنده معتقد است که در برخی از ستاک‌های گذشته مانند «سوخت» و «گفت» نمی‌توان «تکواژ ماضی‌ساز» را از ستاک جدا کرد و در شمارش تکواژها مستقلاً لحاظ کرد (ص ۷۸)، و این کار را محدود به فعل‌هایی می‌داند که تفاوت میان ستاک حال و ستاک گذشته آن‌ها صرفاً به دلیل وجود یکی از تکواژهای ماضی‌ساز /t/، /d/، /id/ و /âd/ در ستاک گذشته باشد (ص ۷۷). به عبارت دیگر، وی جداسازی تکواژ ماضی‌ساز را تنها در مورد فعل‌هایی که گذشته باقاعده دارند مجاز می‌داند، و از آنجایی که با حذف /t/ از «سوخت» و «گفت» آنچه باقی می‌ماند ستاک حال نیست جداسازی /t/ امکان‌پذیر نیست. اما امروزه برخی از زبان‌شناسان معتقدند که ستاک حال فعل‌هایی مانند «سوختن»، «گفتن» و «رفتن» دارای تکواژگونه‌ای است که پسوند گذشته‌ساز به آن افزوده می‌شود (شقایق، ۱۳۸۶: ۶۳ و ۶۴). با پذیرش این تحلیل می‌توان در ستاک‌هایی مانند «سوخت»، «گفت» و «رفت» نیز تکواژ ماضی‌ساز را از تکواژگونه ستاک (یعنی «سوخت»، «گفت» و «رفت») جدا کرد.^۱

در خصوص تکواژهای رسوبی (که با عناوینی همچون «وند مرده» و «وند سترون» نیز معرفی می‌شوند) نویسنده معتقد است امروزه در شمارش تکواژها محاسبه نمی‌شوند زیرا دیگر نمی‌توانند در ساختمان واژه‌ها به کار روند (ص ۷۸). وی به عنوان نمونه به پیشوندهای /em/ و /di/ در واژه‌های «امشب» و «دیروز» اشاره می‌کند (ص ۷۹). به اعتقاد این نگارنده، عدم کاربرد این تکواژها در فارسی امروز مانع از تشخیص، جداسازی، و شمارش آن‌ها نمی‌شود، زیرا هنوز هم می‌توان آن‌ها را در ساختمان واژه‌های موجود تشخیص داد.

به هنگام بحث در مورد واژه‌های مرکب برون‌مرکز، نمونه‌های «پاشنه‌بلند»، «تاج‌خروس»، و «سینه‌سرخ» به ترتیب به عنوان نوعی کفش، نوعی گل، و نوعی پرند معرفی می‌شوند (ص ۸۷). به اعتقاد این نگارنده «پاشنه‌بلند» نوعی کفش نیست، بلکه صفتی است برای کفش؛ به همین دلیل کاربرد آن در جایگاه اسم، جمله را نادستوری می‌کند:

(۱۳) * دیروز پاشنه‌بلند خریدم.

(۱۴) دیروز تاج‌خروس خریدم.

۲. در مورد ستاک گذشته فعل‌ها یک دیدگاه متفاوت در زمانی نیز وجود دارد که طرح آن در نوشته حاضر نمی‌گنجد.

(۱۵) دیروز سینه‌سرخ خریدم.

اصولاً بحث در مورد درون‌مرکز یا برون‌مرکز واژه‌های مرکب معمولاً در مورد اسامی مطرح می‌شود، زیرا صفت‌های مرکب همیشه برون‌مرکز هستند.

فصل هفتم کتاب به معرفی فرایندهای مختلف واژه‌سازی اختصاص یافته است. در اینجا این فرایندها بر اساس میزان کاربردشان در زبان به دو گروه «اصلی» و «فرعی» تقسیم شده‌اند (ص ۸۴) و برای هر کدام توصیف و مثال ارائه شده است. یکی از فرایندهای فرعی که در این فصل معرفی می‌شود «پس‌سازی» (یا پسین‌سازی)^۱ است. تعریفی که نویسنده از این فرایند ارائه می‌دهد خالی از اشکال نیست و همین امر موجب شده مثال‌های ارائه‌شده نیز صحیح و مناسب نباشند. به اعتقاد او، «پس‌سازی هنگامی روی می‌دهد که یک فرایند واژه‌سازی در جهتی خلاف انتظار متخصصان امر به ایجاد واژه‌ای در زبان منتهی شده باشد» (ص ۹۰). وی ساخته شدن اسم و صفت از فعل را فرایندی قابل‌پیش‌بینی و طبیعی می‌داند (مانند ساخته شدن «خفته» از «خفت»)، اما ساخته شدن فعل از اسم و صفت را دارای جهتی خلاف انتظار فارسی‌زبانان می‌داند و به همین دلیل فعل‌هایی مانند «جنگیدن» و «خشکیدن» را که از «جنگ» و «خشک» مشتق شده‌اند حاصل فرایند پس‌سازی در نظر می‌گیرد. این در حالی است که متخصصان صرف، پس‌سازی را فرایندی می‌دانند که طی آن گویشوران بر مبنای شباهت ظاهری میان یک واژه با ساخت‌های آشنای زبان خود دست به ریشه‌تراشی می‌زنند و در نتیجه بخشی را که به یکی از عناصر زبانی شباهت دارد حذف می‌کنند و به این ترتیب واژه جدید می‌سازند (شقاقی، ۱۳۸۶: ۱۰۷). به عنوان مثال می‌توان به ساخته شدن واژه «قُل» از «دوقلو» اشاره کرد که طی آن گویشوران فارسی بدون توجه به این که «دوقلو» وام‌واژه‌ای ترکی است و از ریشه «دوق» و پسوند «-لو» تشکیل شده است، «دو» را همان عدد دو، و /u/ را نیز پسوند در نظر گرفته‌اند و با حذف آن‌ها واژه «قُل» را ساخته‌اند که مثلاً برای اشاره به قُل اول یا دوم دوقلوها به کار می‌رود (همان). واژه «فضول» نیز طی همین فرایند و با حذف /i/ از وام‌واژه عربی «فضولی» ساخته شده است زیرا گویشوران فارسی این /i/ را به قیاس با واژه‌هایی مانند «خوبی» و «بدی» پسوند اشتقاقی در نظر گرفته‌اند (همان). همان‌گونه که مشاهده می‌شود در فرایند پس‌سازی همواره با حذف بخشی از واژه سر و کار داریم.^۲

در فصل هشتم با عنوان «ترکیب‌های نحوی واژگانی در زبان فارسی» نویسنده به بحث در مورد انواع ساخت‌هایی می‌پردازد که به عقیده او گرچه واحدهای صرفی محسوب می‌شوند اما میان اجزای سازنده‌شان ارتباطی نحوی برقرار است (ص ۹۵). وی بر این باور است که تمام نمونه‌هایی که در این فصل ذکر شده‌اند از ساختار جمله‌های زیربنایی برخوردارند و با حذف برخی از عناصر آن جمله ساخته شده‌اند (ص ۹۶). در اینجا هیچ استدلالی در تأیید این نظر ارائه نمی‌شود و به نظر می‌رسد نویسنده صرفاً تحت تأثیر معنای این واژه‌ها به چنین برداشتی رسیده است. به اعتقاد او واژه «دلخواه» دارای جمله زیربنایی «چیزی که دل آن را می‌خواهد» است و با حذف کلیه عناصر آن جمله (به جز «دل» و «خواه») به وجود آمده است (همان). به عقیده این نگارنده، هیچ دلیلی برای پذیرفتن این دیدگاه وجود ندارد و در تحلیل واژه‌هایی از این دست

^۱ back formation

۲. برای آگاهی بیشتر از چگونگی عملکرد این فرایند و مشاهده نمونه‌های انگلیسی می‌توان به هسپل‌مت (۲۰۰۲) و بائر (۱۹۸۸) [۲۰۰۳] رجوع کرد.

نمی‌توان و نباید مقهور معنا شد. درست است که واژه «دلخواه» به معنای چیزی است که دل آن را می‌خواهد، اما این بدان معنا نیست که این واژه از چنین جمله‌ای مشتق شده باشد. این امر نه تنها به لحاظ نظری بسیار بعید به نظر می‌رسد، بلکه با اصل اقتصاد زبانی نیز کاملاً مغایرت دارد که گویشوران در ذهن خود جمله‌های زیربنایی داشته باشند و از طریق حذف تعدادی از عناصر آن، واژه‌هایی از این دست را بسازند. بر فرض هم که بتوان به وجود چنین جمله‌های زیربنایی قائل شد، برای بسیاری از این واژه‌ها می‌توان بیش از یک جمله زیربنایی متصور شد. به عنوان مثال، برای «پسرخوانده» علاوه بر «کسی که او را پسر خوانده‌اند» (ص ۱۰۰) می‌توان جمله «کسی که پسر خوانده شده است» را نیز در نظر گرفت؛ و یا برای «خانه‌زاد» علاوه بر جمله «کسی که در خانه زاده شده است» (همان صفحه) می‌توان جمله «کسی که او را در خانه زاده‌اند» را نیز قائل شد. در مورد واژه «فلز کار» نیز می‌توان جمله زیربنایی «کسی که (برای ساختن قطعات فلزی) فلز را شکل می‌دهد» را نیز در نظر گرفت که در این صورت باید آن را ترکیب مفعولی محسوب کرد و نه ترکیب متممی. علاوه بر این، ترکیب‌هایی نظیر «کاردوپنیر» و «چلوکباب» (ص ۱۰۱) فاقد جمله زیربنایی هستند.

مسئله دیگری که در این فصل مشاهده می‌شود، عدم ارائه تعریف برای «هسته نحوی»، و وجه تمایز آن با «هسته معنایی» است. نویسندگان در تعیین هسته نحوی ترکیب‌ها نیز متأثر از همان رابطه نحوی است که معتقد است میان واحدهای سازنده آن‌ها وجود دارد. بر این اساس، در واژه‌ای مانند «دوچرخه» که از نظر او یک «ترکیب عددی» به شمار می‌رود، «دو» هسته نحوی محسوب می‌شود (ص ۱۰۲). اما برخی از زبان‌شناسان معتقدند واژه‌هایی از این دست فاقد هسته نحوی هستند (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۳۴-۲۴).

سه فصل آخر کتاب به حوزه نحو اختصاص یافته‌اند. در فصل نهم عمدتاً به ارائه تاریخچه مطالعات نحوی و به ویژه چگونگی شکل‌گیری دستور زایشی پرداخته می‌شود و گرچه اطلاعات سودمندی در این زمینه ارائه می‌شود، اما ضرورت طرح چنین مباحثی در کتابی با عنوان «ساخت زبان فارسی» بر این نگارنده معلوم نیست.

فصل دهم به بررسی ساختمان گروه و انواع آن در زبان فارسی اختصاص دارد. در اینجا نیز مانند سایر بخش‌های کتاب نویسندگان کوشیده است تا با ذکر نمونه‌های متنوع، خواننده را در درک درست مطالب یاری دهد و این یکی دیگر از جنبه‌های ارزشمند کتاب است. اما عمده‌ترین مسئله‌ای که در این فصل وجود دارد، مفهوم «گروه فعل» است که نویسندگان آن را به عنوان جزئی از ساختمان «گروه فعلی» معرفی می‌کند (ص ۱۳۱). طبق تعریف او، هسته فعل و وابسته‌های اجباری آن (مانند مفعول، و متمم مفعولی) گروه فعل را تشکیل می‌دهند و بر این اساس، «توپ را انداخت» یک گروه فعل است (ص ۱۲۶). اما بر این نگارنده آشکار نیست که چرا در نمونه‌های «غایبین را برشمرد» و «پیچ را محکم کرد» تنها «برشمرد» و «محکم کرد» گروه فعل محسوب شده‌اند و مفعول‌های «غایبین» و «پیچ» جزو این گروه قلمداد نشده‌اند (ص ۱۲۸). درست است که ساختمان فعل در هر کدام از این نمونه‌ها متفاوت است اما به رغم باور نویسندگان، به نظر نمی‌رسد چنین تفاوتی را بتوان دلیل این امر دانست. در صفحه ۱۳۰ نیز نویسندگان اصطلاح «افعال گروهی» را مطرح می‌کند و نمونه‌هایی را ارائه می‌دهد که عمدتاً فعل مرکب هستند. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا مقصود نویسندگان از «فعل گروهی» همان فعل مرکب است یا خیر. اگر چنین است فعل مرکب بودن

نمونه‌هایی مانند «دستپاچه شدن»، «پُر فرمودن» و «دور گشتن» (ص ۱۳۱) که دارای ساخت «صفت + همکرد» هستند محل تردید است. اما اگر پاسخ منفی است، نمونه‌هایی مانند «تعجب کردن»، «لگد زدن»، «تکیه دادن»، «چشمک زدن»، «گول خوردن»، «رنج بردن»، «زجر کشیدن» و «دوست داشتن» فعل مرکب محسوب می‌شوند (دبیرمقدم، ۱۳۷۶: ۲۲-۲۰). به اعتقاد این نگارنده، اگر نویسندۀ محترم معادل‌های انگلیسی «گروه فعل»، «گروه فعلی» و «فعل گروهی» را نیز ذکر می‌کرد از ابهامات و پیچیدگی‌هایی از این دست تا حد زیادی کاسته می‌شد. اصولاً یکی از اشکالات کتاب عدم ارائه معادل انگلیسی برای بسیاری از اصطلاحات است که به عنوان نمونه‌های دیگر می‌توان به آوانگاری تفصیلی، آوانگاری کلی (ص ۲۴)، درونسو، برونسو، آواهای فورانی، آواهای مکیده (ص ۲۹)، نجوا، حلقومی‌شدگی (ص ۳۱)، خیشومی، خیشومی‌شدگی (ص ۳۲)، تکواژ (ص ۶۷)، تکواژ قاموسی، تکواژ دستوری (ص ۶۸)، تکواژ رسوبی (ص ۷۸)، توصیف‌گر (ص ۸۷)، و گره (ص ۱۴۵) اشاره کرد.

نکته دیگری که در مورد برخی اصطلاحات تخصصی در کتاب وجود دارد عدم هماهنگی آن‌ها با معادل‌های انگلیسی‌شان است. به عنوان مثال، در صفحه ۱۶ معادل انگلیسی دو اصطلاح «توانش زبانی» و «کنش زبانی» به ترتیب competence و performance ذکر شده‌اند. با توجه به این که در شاخه‌های مختلف زبان‌شناسی بحث از توانش‌های مختلفی به میان می‌آید، مانند توانش کاربردشناختی^۱، توانش ارتباطی^۲، توانش دستوری^۳ (دبیرمقدم، ۱۳۸۳)، performance و competence را نمی‌توان هم‌ارز linguistic competence و linguistic performance در نظر گرفت. به عنوان نمونه‌های دیگر می‌توان به «فرآیند همنشینی و جانشینی» برای syntagmatic / paradigmatic relation (ص ۸) و «جهانی‌های زبانی» برای language universals (ص ۱۷) اشاره کرد که معادل‌های دقیق‌تر آن‌ها به ترتیب عبارتند از «رابطه همنشینی و جانشینی» و «جهانی‌های زبان». همچنین معادل انگلیسی اصطلاح «تولیدی» در آواشناسی articulatory است (لدفوگد، ۲۰۰۶ (ویراست پنجم): ۵، روچ^۴، ۲۰۰۰: ۸ و ۲۰۴)، که در کتاب حاضر articulative عنوان شده است (ص ۲۴). برای اصطلاح natural class نیز از معادل فارسی «مجموعه طبیعی» استفاده شده است (ص ۴۰) که بهتر است به عوض آن از اصطلاح «طبقه طبیعی» استفاده شود زیرا زبان‌شناسان و خود نویسندۀ (ص ۳۹) «مجموعه» را معادل set به کار گرفته‌اند. همچنین برای اصطلاح انگلیسی word-form نیز از معادل «صورت واژگانی» استفاده شده است (ص ۶۶). اما در حوزه صرف «واژگانی» را برای lexical به کار می‌برند و برای word-form از «صورت کلمه» (طباطبایی ۱۳۷۶ و ۱۳۸۲، شقاقی ۱۳۸۶) و یا «صورت واژه» (قطره ۱۳۸۵) استفاده می‌کنند که رایج‌تر و دقیق‌تر هستند. نکته دیگر مربوط است به استفاده نویسندۀ از اصطلاح «صیغگان» به عنوان صورت جمع واژه «صیغه» (ص ۷۶)، در حالی که امروزه این اصطلاح به عنوان معادلی برای paradigm به کار می‌رود که بنا بر تعریف عبارت است از مجموعه‌ای از تمام صورت‌های تصریف‌شده یک واژه (اسپنسر ۱۹۹۷: ۱۱). گاهی نیز برای اشاره به یک مفهوم واحد، از دو اصطلاح متفاوت استفاده شده است. به عنوان مثال، در صفحه ۳۵ برای affricate اصطلاح

^۱ pragmatic competence

^۲ communicative competence

^۳ grammatical competence

^۴ Roach

«انفجاری-سایشی» ذکر شده است اما در جدول صفحه ۳۶ اصطلاح «انسدادی-سایشی» به کار رفته است. از طرف دیگر، در صفحه ۲۸ کتاب از اصطلاح «زبان کوچک» به عنوان معادل uvula استفاده شده است و در صفحه ۳۴ نیز اصطلاح «ملاز» مطرح می‌شود، اما هیچ اشاره‌ای به مترادف بودن این دو اصطلاح نشده است. آخرین فصل کتاب نیز به بررسی ساختمان انواع جمله اختصاص دارد. در اینجا جمله‌های فارسی در سه گروه ساده، مرکب، و مشتق طبقه‌بندی شده‌اند (ص ۱۳۶) و پس از بررسی ویژگی‌های آن‌ها نمونه‌هایی از هر کدام با استفاده از نمودار درختی مورد تجزیه و تحلیل ساختاری قرار گرفته‌اند. در این فصل نیز به عوض اصطلاح رایج «بند» از اصطلاح «فراکرد» استفاده شده است، بی‌آنکه معادل انگلیسی آن یعنی clause ارائه شده باشد. نویسندگان در تعریف فراکرد می‌گویند «جمله ساده‌ای که معنی کاملی نداشته باشد» و اضافه می‌کند که هر جمله مرکب و یا مشتق از دو یا چند فراکرد تشکیل شده است (ص ۱۳۷). اما بند (فراکرد) می‌تواند معنای مستقل داشته باشد. به عنوان مثال، در جمله مرکب «هوا سرد شد، بخاری را روشن کردم» (ص ۱۳۷) بر خلاف گفته نویسندگان «هوا سرد شد» و «بخاری را روشن کردم» هر یک به تنهایی نیز دارای معنای کامل و مستقل هستند و می‌توانند به عنوان جمله‌های ساده به کار روند.

نمودارهایی که برای تحلیل ساختمان جمله‌ها در این فصل ارائه شده است قدیمی و بعضاً نادقیق هستند. به عنوان مثال، «که موصولی» در زیر گرهی به نام «ربط» قرار گرفته است (ص ۱۵۶-۱۵۲)، در حالی که بر اساس تحلیل‌های جدید، در زیر گرهی به نام متمم‌نما^۱ قرار می‌گیرد که بخشی از گروه متمم‌نما^۲ است. همچنین خوانش نادرست نویسندگان از جمله «تا کامران به خانه رسید، خوابید» منجر به ارائه نموداری نادرست شده است (ص ۱۵۱).

گذشته از مسائل محتوایی، برخی مشکلات صوری نیز در کتاب مشاهده می‌شود که عبارتند از:
- نبود واژه‌نامه‌های فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی، که به اعتقاد نگارنده از ضروریات هر کتاب آموزشی است؛

- استفاده نکردن از بسیاری از منابع معتبر موجود در فارسی و انگلیسی؛
- ارائه نشدن املاهای انگلیسی نام برخی از افراد (مانند سوسور و چامسکی در صفحه‌های ۱۷ و ۱۸)؛
- استفاده نایکدست از علائم و نشانه‌ها (به عنوان مثال، گاهی برای نشان دادن تکواژ از « » استفاده شده است (ص ۶۸) و گاهی از // (ص ۶۷))؛

- استفاده از ؟ برای واج‌نویسی همزه و ع (نشانه صحیح این واج در نرم‌افزارهای موجود یافت می‌شود)؛
باور قلبی نگارنده آن است که این کتاب می‌تواند خلاء بزرگی را در میان منابع فارسی زبان‌شناسی پر کند و آنچه گفته شد تنها به قصد منقح‌تر کردن آن در بازنگری‌های آتی بوده است و به هیچ روی از ارزش‌های این اثر نمی‌کاهد. تلاش نویسندگان محترم در ارائه اثری آموزشی در زمینه ساخت زبان فارسی را ارج می‌نهمم و برای ایشان آرزوی موفقیت روزافزون دارم.

فریبا قطره

¹ complementizer

² complementizer phrase

منابع

ثمره، یدالله (۱۳۸۱). *آواشناسی زبان فارسی – آواها و ساخت آوایی هجا*. ویراست دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶). «فعل مرکب در زبان فارسی». *مجله زبان شناسی*. س ۱۲، ش ۱ و ۲، ۴۶-۲).
_____ (۱۳۸۳). *زبان شناسی نظری – پیدایش و تکوین دستور زایشی*. ویراست دوم. تهران: سمت.
شقایق، ویدا (۱۳۷۶). «واژه‌بست چیست؟ آیا در زبان فارسی چنین مفهومی کاربرد دارد؟». *مجموعه مقاله‌های سومین کنفرانس زبان شناسی*. تهران، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۵۷-۱۴۱.

_____ (۱۳۸۶). *مبانی صرف*. تهران: سمت.

طباطبایی، علاءالدین (۱۳۷۶). *فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

_____ (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

قطره، فریبا (۱۳۸۵). *تصریف در زبان فارسی*. رساله دکتری زبان شناسی. دانشگاه علامه طباطبایی.

کلباسی، ایران (۱۳۷۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Bauer, L. (2003). *Introducing Linguistic Morphology*. second edition. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. London: Arnold.

Katamba, F. (1993). *Morphology*. Hampshire and London: Macmillan Press LTD.

Ladefoged, P. (2006). *A Course in Phonetics*. Fifth edition. Boston: Thomson Wadsworth.

Roach, P. (2000). *English Phonetics and Phonology*. third edition. Cambridge: Cambridge University Press.

Spencer, A. (1997). *Morphological Theory: An Introduction to Word Structure in Generative Grammar*. second edition. Oxford & Cambridge: Blackwell.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی